

نشریه علمی فقه، حقوق و علوم جزا
مقاله پژوهشی، سال دهم، شماره ۴۰، تابستان ۱۴۰۵، صفحات ۱۴ تا ۳۰
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۲۶

بررسی اعتبار اظهارات وکیل علیه موکل در پرتو ماده ۲۰۵ و تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی

| محمد یگانه* | کارشناس ارشد رشته حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان، لاهیجان، ایران.

چکیده

پژوهش حاضر با هدف حل بن‌بست تفسیری و تعارض ساختاری میان ماده ۲۰۵ و تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ در خصوص اعتبار حقوقی اظهارات و اقرار غیرقاطع وکیل علیه موکل سامان یافته است. مسئله اصلی تحقیق، تشتت آرای محاکم و دکترین حقوقی در مواجهه با مفهوم مخالف ماده ۲۰۵ است که عملاً با آمریت تبصره ۲ ماده ۳۵ در باب منع مطلق توکیل در اقرار، تصادم دارد. بر این اساس، سوال اصلی پژوهش این است که اظهارات و اقرار غیرقاطع وکیل علیه موکل از چه جایگاه و اعتبار حقوقی در نظام دادرسی مدنی ایران برخوردار است؟ در پاسخ به این سوال، فرضیه تحقیق بر این مبنا استوار شده که با توجه به ماهیت قائم‌به‌شخص بودن اقرار در فقه امامیه، اراده مقتن بر نفی کامل نمایندگی در اقرار بوده و اصطلاح «اقرار» در ماده ۲۰۵، نه در معنای فنی و الزامی آن، بلکه در معنای عام «اظهارات تبیینی وکیل» به کار رفته است که ارزش اثباتی آن صرفاً در حد اماره قضایی است. نتایج حاصل از این پژوهش توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد که استناد به مفهوم مخالف ماده ۲۰۵ برای اثبات نفوذ اقرار غیرقاطع وکیل، با نص آمره تبصره ۲ ماده ۳۵ مغایرت دارد. برای رفع این تعارض، باید میان «اقرار اصطلاحی» و «اظهارات نماینده» تفکیک قائل شد؛ بدین معنا که اظهارات زبان‌بار وکیل، اقرار مستقل و قاطع محسوب نمی‌شوند، بلکه توضیحات در مقام دفاع هستند که دادرسی می‌تواند آن‌ها را در چارچوب قرائن و امارات قضایی ارزیابی کند. این رویکرد، ضمن صیانت از حقوق موکل و مصلحت اصیل، از تزلزل امنیت حقوقی در فرآیند دادرسی پیشگیری می‌کند.

واژگان کلیدی: اقرار وکیل، توکیل در اقرار، ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی، تبصره ۲ ماده ۳۵، اماره قضایی، حدود اختیارات وکیل.

مقدمه

تحول و پویایی قوانین شکلی، بازتابی از تکاپوی اراده قانون‌گذار در جهت انطباق ابزارهای احقاق حق با واقعیت‌های متغیر اجتماعی و اصول دادرسی منصفانه است. قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ نیز به عنوان سند تنظیم‌کننده هندسه شکلی دادرسی در نظام قضایی ایران، از این قاعده مستثنا نبوده و درصدد ترسیم مرزهای دقیق میان وظایف اصحاب دعوا، نمایندگان قانونی آنان و اختیارات دادرس برآمده است. با این حال، سیر تطور مقررات شکلی همواره با چالش اجمال، ابهام و گاه تهافت‌های درونی همراه بوده است؛ چالش‌هایی که غالباً در اثر تغییر سیاست‌های تقنینی، حذف بدون جایگزین مواد پیشین، یا عدم هماهنگی میان مواد اصلاحی پدید می‌آیند. نمودی آشکار و بحث‌انگیز از این تعارضات ساختاری، در قلمرو اعتبار و نفوذ اظهارات و اقرار وکیل علیه موکل و در نقطه تلاقی ماده ۲۰۵ با تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی فعلی تجلی یافته است.

در نظام قانون‌گذاری سابق (ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸)، مقنن صراحتاً راه را بر امکان توکیل در اقرار گشوده بود و اعلام می‌داشت که اقرار وکیل در دادگاه، هسته سخت قاطعیت دعوا را تشکیل می‌دهد، مشروط بر اینکه اختیار اقرار در وکالت‌نامه تصریح شده باشد. اما با تصویب قانون جدید در سال ۱۳۷۹، مقنن با اتخاذ رویکردی متفاوت، نه تنها آن نص مجوز را حذف نمود، بلکه در تبصره ۲ ماده ۳۵، به نحو عام و مطلق مقرر داشت که «سوگند، شهادت، اقرار، لعان و ایلاء قابل توکیل نیستند». این ممنوعیت صریح با منطق فقه امامیه که اقرار را امری قائم به شخص مقرر و کاشف از اراده باطنی وی می‌داند، همسو است؛ چراکه اقرار متضمن اخبار به حقی به ضرر خود و به سود دیگری است و وکیل به عنوان نماینده، واجد سلطه بر اعمال حق عینی یا اسقاط آن از سوی موکل بدون اذن خاص و اهلیت اصیل نیست. با این حال، وجود ماده ۲۰۵ در همان قانون که اشعار می‌دارد: «اقرار وکیل علیه موکل خود نسبت به اموری که قاطع دعوی است پذیرفته نمی‌شود...»، گرهی کور در تفسیر ایجاد کرده است. دکترین غالب حقوقی با تکیه بر قواعد سنتی تفسیر لفظی و مفهوم مخالف این ماده، چنین استدلال می‌کنند که اگر اقرار قاطع دعوا از سوی وکیل غیرقابل پذیرش است، پس به طریق اولی یا بر اساس مفهوم مخالف، اقرار غیرقاطع او باید نافذ و معتبر تلقی شود. این رویکرد تفسیری، تعارضی بنیادین را با آمریت تبصره ۲ ماده ۳۵ رقم می‌زند؛ زیرا پذیرش مفهوم مخالف ماده ۲۰۵، عملاً به معنای تجویز نسبی توکیل در اقرار و نفوذ بخشی از اقرار وکیل علیه موکل است که با ممنوعیت مطلق مندرج در ماده ۳۵ در تنافی آشکار قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، بخش عمده‌ای از پژوهش‌های پیشین، بدون بررسی همه‌جانبه مبانی فقهی قائم به شخص بودن اقرار و اصول حاکم بر نهاد نمایندگی، تنها به تحلیل‌های مجمل و حاشیه‌ای پیرامون این مقررات بسنده کرده یا صرفاً به نقد تاریخی حذف ماده ۶۲ قانون سابق پرداخته‌اند، بی‌آنکه راه‌حلی عملی برای خروج از این بن‌بست تفسیری در محاکم ارائه دهند. این تشتت نظری در دکترین، به تشتت آرا در رویه قضایی دامن زده است؛ به گونه‌ای که برخی محاکم با تمسک به مفهوم مخالف ماده ۲۰۵، اظهارات زیان‌بار وکیل را اقرار تلقی کرده و بر پایه آن مبادرت به صدور رای علیه موکل می‌نمایند، و برخی دیگر با استناد به اطلاق تبصره ۲ ماده ۳۵، هرگونه اظهار منفی وکیل را فاقد اثر قانونی قلمداد می‌کنند. بر این اساس، مسئله اصلی این پژوهش تبیین و تحلیل دقیق جایگاه اعتبار حقوقی اظهارات و اقرار غیرقاطع وکیل علیه موکل و حل تعارض

ظاهری میان ماده ۲۰۵ و تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی، با اتکا به آخرین اراده قانون‌گذار و اصول حاکم بر تفسیر قوانین است.

در راستای حل این مسئله، فرضیه اساسی تحقیق بر این فرض بنا شده است که با توجه به ماهیت فقهی و حقوقی اقرار به عنوان امری قائم به شخص و فاقد قابلیت نیابت‌پذیری، اراده نهایی مقنن در سال ۱۳۷۹ بر نفی کامل توکیل در اقرار استوار گردیده است؛ در نتیجه، اصطلاح «اقرار» در ماده ۲۰۵ نه در معنای اصطلاحی و فنی آن (موضوع ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی)، بلکه در معنای عام «اظهارات، اخبارات و توضیحات وکیل در مقام تبیین دعوا» به کار رفته است که ارزش اثباتی آن صرفاً در حد قرینه یا اماره قضایی بوده و به هیچ روی واجد وصف الزام‌آوری و نفوذ اقرار اصطلاحی نیست. بدین سان، مفهوم مخالف ماده ۲۰۵ توانایی تخصیص یا مقید نمودن حکم عام و آمره تبصره ۲ ماده ۳۵ را ندارد. قلمرو تحلیلی این نوشتار بر آن است تا با هدفی کاربردی و علمی، از رهگذر واکاوی عمیق مبانی فقهی، نقد آرای محاکم و بازخوانی اراده تقنینی، چهارچوبی ضابطه‌مند جهت تفسیر همساز این دو ماده ارائه دهد تا هم از تضییع حقوق موکلین در اثر اظهارات بی‌محابای وکلا پیشگیری شود و هم رویه قضایی یکدست و منسجمی در مواجهه با اظهارات اصحاب دعوا و نمایندگان آنان پایه‌ریزی گردد.

چارچوب مفهومی

واکاوی مبانی اعتبار حقوقی اظهارات وکیل علیه موکل و حل تعارض ظاهری میان ماده ۲۰۵ و تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی، مستلزم پی‌ریزی یک چارچوب نظری منسجم و همه‌جانبه است که در آن، نظریه نمایندگی قراردادی، ماهیت فقهی و فلسفی اقرار و دکترین‌های تفسیر قوانین در نظام‌های رومی‌ژرمنیک و فقه امامیه به عنوان یک کل واحد مورد تحلیل قرار گیرند.

در هسته مرکزی این چارچوب نظری، نهاد وکالت به عنوان یکی از مهم‌ترین مصادیق نمایندگی ارادی مطرح است که بر اساس آن، اقدامات نماینده در حدود اختیاراتی که به وی تفویض شده، از حیث آثار حقوقی در حکم اقدام اصیل تلقی می‌گردد. با این حال، تسری آثار اقدامات وکیل به دارایی حقوقی موکل، مطلق نبوده و همواره با دو مرز درونی یعنی «رعایت مصلحت و غبطه اصیل» و «اصل حسن نیت در اجرای قرارداد» محدود می‌شود. از منظر دکترین حقوق مدنی، اذن در دفاع و تمشیت امور دعوا، به معنای اذن در اسقاط حق، اعراض از مال یا اقرار به بی‌حقی موکل نیست؛ چرا که اقدامات نماینده باید در راستای حمایت از منافع منوب‌عنه صورت پذیرد و هرگونه اخباری که متضمن ضرر محض برای اصیل باشد، ذاتاً از قلمرو اذن و اختیارات متعارف وکیل خارج است (اعتماد، ۱۴۰۱: ۱۳). این تحدید ساختاری در نظریه نمایندگی، پیوندی وثیق با نظریه قائم به شخص بودن اقرار در فقه امامیه و حقوق موضوعه دارد. بر اساس تحلیل‌های بنیادین فقهی، اقرار به عنوان اخباری زبان‌بار به ضرر مقر و به نفع دیگری، مقید به قاعده «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» است؛ قاعده‌ای که نفوذ اثباتی اقرار را منوط به متوجه بودن ضرر اخبار به شخص مقر (علی انفسهم) می‌سازد. در فرضی که وکیل علیه موکل خود سخن می‌گوید، ضرر ناشی از این اخبار متوجه شخص وکیل نمی‌شود، بلکه بر دارایی حقوقی موکل بار می‌گردد؛ از این رو، این اقدام از تعریف اصطلاحی و فلسفه وجودی اقرار خارج بوده و نمی‌تواند واجد همان قدرت اثباتی باشد که اقرار اصیل از آن برخوردار است. قانون‌گذار سال ۱۳۷۹ با

درک این منطق فقهی و با عدول از رویکرد قانون سابق مصوب ۱۳۱۸ که تحت شرایطی توکیل در اقرار را مجاز می‌شمرد، در تبصره ۲ ماده ۳۵ به طور عام و مطلق اعلام کرد که اقرار، سوگند، شهادت، لعان و ایلاء قابل توکیل نیستند. این حکم آمره نشان‌دهنده اراده قانون‌گذار بر قائم به شخص دانستن نهاد اقرار است، چرا که اراده و وجدان نماینده هرگز نمی‌تواند جانشین کاشفیت اراده و علم شهودی اصیل نسبت به وقایع مادی و حقوقی دعوا شود. (حجازی، ۱۳۹۳: ۱۹)

چالش نظری زمانی عمق می‌یابد که ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی، عدم پذیرش اقرار قاطع دعوا از سوی وکیل را اعلام می‌دارد و دکتترین حقوقی با تمسک به مفهوم مخالف این ماده، تلاش می‌کند نفوذ اقرار غیرقاطع وکیل را اثبات نمایند. برای حل این تعارض، چارچوب نظری پژوهش به دکتترین‌های تعارض قوانین و قواعد هرمنوتیک حقوقی متوسل می‌شود. در منطق تفسیر حقوقی، اعتبار «نص صریح و آمره» که در تبصره ۲ ماده ۳۵ منعکس شده است، به مراتب بر «مفهوم مخالف» ماده ۲۰۵ رجحان دارد، زیرا مفهوم مخالف تا جایی حجت است که با نص صریح دیگری در تعارض نباشد. پذیرش مفهوم مخالف ماده ۲۰۵ عملاً منجر به تخصیص کثیر یا لغویت حکم آمره تبصره ۲ ماده ۳۵ در باب عدم امکان توکیل اقرار می‌گردد، در حالی که بر اساس اصل تاسیس و فرض حکیمانه بودن عمل مقنن، تفسیر باید به گونه‌ای صورت گیرد که شائبه لغویت قوانین منتفی شود (رمضانی علی آباد، ۱۳۹۳: ۳). بر این اساس، کلید حل این تهافت در یک تفکیک اصطلاح‌شناختی میان «اقرار اصطلاحی» و «اظهارات نماینده» نهفته است؛ بدین معنا که واژه اقرار در ماده ۲۰۵ نه در معنای فنی و الزامی آن (موضوع ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی)، بلکه در معنای مسامحه‌ای و عام توضیحات، اخبارات و اظهارات وکیل در مقام تبیین دعوا به کار رفته است. این تفکیک نظری کارآمد، تعارض ظاهری را بدین نحو مرتفع می‌سازد که اظهارات غیرقاطع وکیل، اقرار اصطلاحی محسوب نمی‌شوند تا مشمول ممنوعیت مطلق توکیل قرار گیرند، بلکه صرفاً بیانات و توصیفاتی از پرونده هستند که دادرسی می‌تواند آن‌ها را در چارچوب قرائن یا امارات قضایی ارزیابی کند، بدون آنکه دادگاه ملزم باشد همانند اقرار قاطع، پرونده را بر اساس آن‌ها مختومه اعلام نماید. این رویکرد منسجم تفسیری، نه تنها انسجام درونی قانون آیین دادرسی مدنی را حفظ می‌کند، بلکه مانع از تضییع حقوق موکلین در اثر اظهارات خارج از حدود اختیارات وکلا شده و رویه قضایی را به سمت عقلانیت تفسیری و دادرسی عادلانه سوق می‌دهد.

نیابت پذیری اقرار در کلام فقها

مسئله نیابت‌پذیری اقرار در نقطه تلاقی فقه امامیه، نهاد نمایندگی و مقررات آیین دادرسی مدنی قرار دارد. از یک‌سو، گروهی از فقیهان با تکیه بر اصل صحت، اباحه و فقدان منع شرعی، توکیل در اقرار را جایز دانسته‌اند و از سوی دیگر، دیدگاه مخالف، اقرار را امری قائم به شخص و غیرقابل تفویض تلقی کرده است. این اختلاف مبنایی در حقوق موضوعه ایران نیز بازتاب یافته و در تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی، به منع توکیل در اقرار انجامیده است. بر این اساس، در این بخش ضمن بررسی سیر تحول آرای فقیهان و مبانی فقهی موضع مقنن، امکان تفکیک میان اقسام اقرار و ارائه تفسیری متناسب با نقش وکیل و اراده اصیل بررسی خواهد شد.

سیر تطور آرای فقیهان امامیه در باب امکان توکیل در اقرار

موضوع امکان جریان نیابت و توکیل در اقرار، یکی از مباحث پویا و پرمناقشه در فقه امامیه به شمار می‌رود که همواره بستر تضارب آرای گوناگونی میان فقیهان بوده است. با واکاوی آثار فقهی متقدمان آشکار می‌شود که انگاره توکیل‌پذیری اقرار در بستر فقه کلاسیک از پایگاه نظری بسیار استواری برخوردار بوده و شمار زیادی از فقیهان برجسته، بر صحت نیابت در اقرار استدلال کرده‌اند. مبنای اصلی این گروه از فقها بر اصل صحت، اباحه و فقدان منع صریح شرعی استوار است. در همین راستا، شیخ طوسی در کتاب المبسوط صراحتاً بدین موضوع پرداخته و بیان می‌دارد که اگر شخصی دیگری را برای پیگیری خصومت و مرافعه وکیل سازد و به او اذن دهد که از طرف او اقرار کند، این وکالت کاملاً صحیح است چرا که هیچ مانعی در برابر آن وجود ندارد. تصریح شیخ طوسی به عبارت «وكله فیه» که در کتاب دیگر ایشان یعنی الخلاف نیز تکرار شده است، دلالت روشنی بر پذیرش نظریه توکیل‌پذیری دارد. این رویکرد فقهی در ادوار بعدی نیز با اقبال مواجه شد؛ چنان‌که علامه حلی در تذکره الفقهاء آن را تایید نمود و فقیهان برجسته دیگری مانند ابن ادریس حلی در السرائر، مقدس اردبیلی در مجمع الفائدة والبرهان، سید محمدجواد حسینی عاملی در مفتاح الکرامه و فقیه یزدی در العروه الوثقی بر آن صحنه گذاردند (ایزدی، ۱۳۸۳: ۳۳-۳۸). حتی با نگاهی به فقه عامه نیز مشخص می‌شود که دکتترین اهل سنت نیز تا حد زیادی از نظریه پذیرش نمایندگی در اقرار حمایت کرده است.

مبانی فقهی موضع مقنن در قانون آیین دادرسی مدنی کنونی

با وجود شهرت این نظریه میان متقدمان و استدلال‌های متعدد بر صحت آن، قانون‌گذار جدید ایران در تدوین مقررات دادرسی، راه متفاوتی را در پیش گرفته و از نظریه مخالف پیروی کرده است. این تحول قانونی به طور مستقیم تحت تاثیر دیدگاه فقهی حضرت امام خمینی در کتاب تحریرالوسیله شکل گرفته است که در کتاب وکالت، اموری نظیر اقرار، سوگند و شهادت را از امور قائم به شخص دانسته و توکیل در آن‌ها را باطل اعلام کرده‌اند. نمود عینی این نظر فقهی در تبصره دوم ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی تجلی یافته است که بر اساس آن، اموری مانند سوگند، شهادت و اقرار قابل توکیل دانسته نشده‌اند. از منظر فنی، مبنای این منع قانونی بر این فرض استوار است که اقرار، اخبار به حقی به ضرر خود و به نفع دیگری است و چنین اخباری با وجدان، اراده مستقیم و آگاهی شخص اصیل پیوند خورده است؛ در نتیجه، نماینده یا وکیل نمی‌تواند جانشین اراده درونی موکل در این امر عمیقاً شخصی شود و هرگونه اظهار نظر او فاقد اثر کاشفیت از واقعیت خواهد بود. (اصغری آق‌مشهدی و درویشی، ۱۳۹۰: ۱۶۹-۱۹۰)

تفکیک ساختاری انواع اقرار و ارائه راهکار حقوقی جهت تعدیل رویکرد منع مطلق

برای حل چالش‌های عملی برخاسته از این ممنوعیت مطلق قانونی، توجه به رویکرد تفکیکی حضرت امام خمینی بسیار راهگشا و گره‌گشاست. ایشان خود به پیچیدگی‌های این مسئله اشاره داشته و تبیین فرموده‌اند که ارائه یک حکم کلی در این خصوص سودمند نخواهد بود، که این امر نشان‌دهنده لزوم قائل شدن به تفکیک است. در یک تحلیل نظام‌مند می‌توان دو فرض اساسی را از یکدیگر متمایز

ساخت. فرض اول زمانی است که وکیل به طور خودسرانه و بدون داشتن اذن یا دستور صریح موکل، اقدام به اقرار علیه او می‌کند که چنین اقراری بدون تردید باطل و بی‌اثر است، زیرا وکیل حق ضرر رساندن به موکل را ندارد. اما فرض دوم در شرایطی رخ می‌دهد که وکیل صرفاً به دستور صریح، مشخص و در راستای اذن اصیل، واقعیتی را بیان می‌کند. در این حالت، وکیل تنها نقش مجرا و پیام‌رسان اراده اصیل را ایفا می‌نماید و عدم پذیرش چنین اظهاری به عنوان اقرار، عملکرد وکلای دادگستری را با صعوبت شدید مواجه ساخته و موجب تضییع حقوق موکلان خواهد شد (افشاری، ۱۳۹۸: ۵۳). از این رو، شایسته است که اقرار صادر شده به دستور و اذن صریح موکل، از شمول ممنوعیت تبصره دوم ماده ۳۵ خارج دانسته شده و به عنوان اقرار منتسب به موکل پذیرفته شود.

عقیده موافقان پذیرش اقرار غیر قاطع وکیل

مسئله اقرار وکیل، به‌ویژه در فرضی که اقرار جنبه قاطع دعوا نداشته باشد، از مباحث مهم و اثرگذار در آیین دادرسی مدنی است؛ زیرا مرز میان اختیارات دفاعی وکیل و ممنوعیت اقرار علیه موکل، در عمل می‌تواند سرنوشت دعوا را تحت تأثیر قرار دهد. موافقان پذیرش اقرار غیر قاطع وکیل بر این باورند که منع قانونی ناظر به اقرارهای سرنوشت‌ساز و قاطع دعواست و نمی‌توان آن را به اخبار و اظهارات مقدماتی و تمهیدی تسری داد. از این منظر، اقرار غیر قاطع وکیل، در حدود اختیارات ناشی از وکالت و در چارچوب دفاع مؤثر، نه تنها با مبانی فقهی و حقوقی تعارضی ندارد، بلکه می‌تواند در کشف حقیقت و تضمین دادرسی عادلانه نیز نقش‌آفرین باشد.

پذیرش اقرار غیر قاطع وکیل

در تحلیل ماهیت حقوقی اقرار وکیل، تفکیک میان «اقرار قاطع دعوا» و «اقرار غیر قاطع» (اقرار به مقدمات) «نقطه عزیمت مباحث نظری است. از منظر تحلیل دکترینال، اقرار قاطع به اقراری اطلاق می‌شود که به طور مستقیم موجبات فصل خصومت و صدور حکم به زیان مقرر له را فراهم می‌سازد؛ در حالی که اقرار غیر قاطع، اخبار به اموری است که جنبه تمهیدی داشته و از لوازم و مقدمات دفاع یا تبیین موضوع دعوا به شمار می‌رود (حائری، ۱۳۹۱: ۱۹).

موافقان پذیرش اقرار غیر قاطع وکیل، استدلال صریح خود را بر تحلیل منطقی و مفهوم مخالف ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی استوار می‌سازند. این ماده مقرر می‌دارد که اقرار وکیل علیه موکل خود نسبت به اموری که قاطع دعواست، پذیرفته نمی‌شود. از دلالت مفهوم مخالف این حکم و در مقام جمع آن با تبصره ۲ ماده ۳۵ همان قانون که اقرار را به طور مطلق قابل توکیل نمی‌داند، چنین مستفاد می‌شود که منع قانون‌گذار صرفاً ناظر بر اقرار سرنوشت‌ساز و قاطع دعواست. به تعبیر دقیق‌تر، از آنجا که ممنوعیت، امری استثنایی و خلاف اصل است، تعمیم آن به امور مقدماتی فاقد وجاهت حقوقی است (حسینی دره صوفی، ۱۴۰۰: ۵-۱۹). امیر ناصر کاتوزیان در مقام تبیین و دفاع از این دیدگاه معتقدند که وکیل در راستای اجرای وظایف نمایندگی خویش، ناگزیر از اخبار نسبت به وقایعی است که چهره شخصی برای خود او دارد، هرچند که این اخبار به طور غیرمستقیم بر موقعیت حقوقی موکل اثرگذار باشد. به عنوان نمونه، چنانچه وکیل فروش مال که حق قبض ثمن را دارد، به دریافت ثمن معامله اقرار

کند، این اخبار در واقع اقرار به اجرای درست نمایندگی و امری مربوط به شخص نماینده است. اثر این اقدام بر روابط موکل و خریدار، ناشی از تعهد پیشین موکل به پذیرش آثار اعمال متعارف نماینده خویش است، نه اقرار به نیابت از او. بدین ترتیب، رویه قضایی پویا و دکترین حقوقی برجسته، تمایل آشکاری به پذیرش مفهوم مخالف ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی نشان می‌دهند تا از بن‌بست‌های فرآیند دادرسی پیشگیری نمایند. (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۲۰۴)

سازگاری اختیارات مطلق دادرسی و قواعد فقهی ملازم با اقرار غیرقاطع

بررسی صدر ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی نشان می‌دهد که اصل بر شمول وکالت نسبت به تمامی اختیارات راجع به دادرسی است، مگر مواردی که موکل استثنا کرده یا توکیل در آن شرعاً ممنوع باشد. اعطای این اختیارات مطلق از سوی قانون‌گذار، قرینه‌ای قوی بر امکان اقدام در تمامی امور تمهیدی دادرسی است. اگرچه فقیهان متقدم و متأخر در خصوص جواز توکیل در اقرار اختلاف‌نظر داشته‌اند، اما بررسی عمیق متون فقهی نشان می‌دهد که فرض غیرشرعی بودن توکیل به طور مطلق، دور از ذهن است و آراء متعددی در تایید قابلیت توکیل در اقرار یافت می‌شود. تبصره ۲ ماده ۳۵ را که اقرار را غیرقابل توکیل دانسته، ناگزیر باید مجرای امور قاطع دعوا دانست؛ چرا که در کلام قانون‌گذار دلیلی بر منع اقرار غیرقاطع وجود ندارد. از جهت مبانی فقهی، عدم پذیرش اقرار وکیل در امور قاطع دعوا ریشه در قاعده معروف «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» دارد (شمس، ۱۳۹۳: ۲۰۵)؛ چرا که اقرار وکیل بر ضرر موکل، در واقع اقرار علیه غیر است و نه علیه نفس. اما این قاعده نباید مانع از نفوذ اخبار وکیل در مقدمات دعوا و امور غیرقاطع گردد. محروم ساختن وکیل از بیان حقایق و مقدماتی که در جریان دادرسی رخ داده است، حق دفاع موکل را تضعیف کرده و آزادی ابراز عقیده حقوقی را از وکیل سلب می‌کند. وکیل به عنوان امین دادرسی که به واسطه نزدیکی به موکل از واقعیت امر آگاه است، اظهاراتی ابراز می‌دارد که می‌تواند به عنوان اماره قضایی راهگشای دادگاه در کشف حقیقت باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۲۰۴). علاوه بر این، قاعده فقهی «من ملک شیئاً ملک الاقرار به» به عنوان دلیلی محکم بر نفوذ اظهارات وکیل در حدود اختیاراتش قابل استناد است. این قاعده در قالب یک گزاره شرطی متصل لزومی، ملازمه میان تسلط بالفعل بر یک امر (مقدم) و اعتبار اقرار نسبت به آن (تالی) را بیان می‌دارد. تسلط در این قاعده اعم از مالکیت اصیل، ولایت ولی و نیابت وکیل است. هرگاه وکیل مجاز در تصرف یا دفاع در امری باشد، اخبار او نسبت به آن کار نیز نافذ است.

البته در فرضی که اقدامات وکیل همراه با تعدی و تفریط باشد، تعارضی ظاهری میان قواعد رخ می‌دهد. گروهی معتقدند تعدی و تفریط وکیل موجب انفساخ عقد وکالت است و اقرار علیه موکل تفرط محسوب می‌شود؛ اما در مقام مقایسه قاعده «اقرار» و قاعده «من ملک»، تفاوت‌های بنیادینی وجود دارد:

- واژه اقرار در قاعده «من ملک» در معنای لغوی خود یعنی «اثبات و اخبار به انجام کار» به کار می‌رود، در حالی که در قاعده «اقرار العقلاء»، مراد معنای اصطلاحی آن (اخبار به حق غیر بر ضرر خود) است.

- قلمرو قاعده «من ملک» وسیع‌تر بوده و حتی نابالغان و محجوران را در حدود اختیارات ولی در بر می‌گیرد، در حالی که مقرّر در قاعده اقرار لزوماً باید واجد اهلیت کامل استیفاء باشد. در نهایت، اقرار وکیل در چارچوب قاعده «من ملک» نسبت به اموری که به او واگذار شده، نافذ است؛ مشروط بر اینکه این اقرار خارج از موضوع فصل خصومت و قاطعیت دعوا باشد، زیرا اقرار قاطع دعوا به دلیل خروج از حدود متعارف وکالت، منجر به زوال سمت و انعزال وکیل می‌گردد.

تحلیل تطبیقی با حقوق فرانسه و برآیند کارکردی دادرسی عادلانه

از منظر تاریخی و در مقام مقایسه قوانین سابق و لاحق آیین دادرسی مدنی، ماده ۳۶۸ قانون سابق مقرر می‌داشت که اقرار وکیل در صورتی معتبر است که قاطع دعوا بوده و در وکالت‌نامه تصریح شده باشد. سیر تحول تقنینی نشان می‌دهد که موضع قانون‌گذار در قبال اقرار غیرقاطع همواره سکوت تفسیری بوده و اراده‌ای مبنی بر ممنوعیت آن وجود نداشته است. ماده ۲۰۵ قانون کنونی نیز با تمرکز محض بر امور قاطع دعوا، ممنوعیتی برای اخبار وکیل در خصوص اسباب و مقدمات دعوا ایجاد نکرده است. در واقع، موکل نباید مجاز باشد که پس از پایان یک دادرسی عادلانه که منجر به صدور حکمی علیه او شده، به بهانه عدم موافقت، واقعیات ابراز شده توسط وکیل خود را که در حدود اختیارات قانونی و بدون منع صریح بیان شده‌اند، انکار نماید. در حقوق فرانسه به عنوان مأخذ اصلی قوانین مدون ایران، حقوقدانان برجسته‌ای نظیر «گاستون گریوله» و «شارل ورژه» معیار ارزشمندی را جهت تمایز میان اقرار نافذ و غیرنافذ وکیل ارائه داده‌اند. به اعتقاد این دکترین، هرگاه اخبار و اظهار وکیل ناظر بر موضوعات و اختیاراتی باشد که بنیان و لوازم ذاتی عقد وکالت بر آن‌ها استوار است، این اخبار نافذ و معتبر خواهد بود. این معیار کارآمد با مفاد صدر ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی و ملاک ماده ۶۷۱ قانون مدنی مبنی بر اینکه «وکالت در هر امر مستلزم وکالت در لوازم و مقدمات آن نیز هست» همخوانی کامل دارد (زندی، ۱۳۸۹: ۱۱۲). از آنجا که وکالت اعطایی به وکیل مطلق است، استثنائات وارد بر آن (نظیر ممنوعیت اقرار قاطع) باید در تضییق کامل و در حدود نص تفسیر شوند. تفسیر مضیق استثنائات در کنار اصل صحت عقد وکالت، مؤید این است که اقرار غیرقاطع وکیل به عنوان بخشی از لوازم دفاع، نافذ و مسموع است. در نهایت، با تکیه بر تحلیل سازگار قوانین، مبانی فقهی ملازم و گرایش رویه قضایی، می‌توان حکم به پذیرش و نفوذ اقرار غیرقاطع وکیل علیه موکل در نظام حقوقی کنونی ایران صادر کرد؛ امری که نه تنها مانع از تضییع حقوق موکل نمی‌شود، بلکه بستر ساز دفاعی نظام‌مند و در راستای کشف حقیقت در دادرسی عادلانه است.

عقیده مخالفان پذیرش اقرار غیر قاطع وکیل

مخالفان پذیرش اقرار غیرقاطع وکیل علیه موکل، هرچند در میان حقوقدانان در اقلیت قرار دارند، استدلال خود را بر بنیانی نسبتاً اصولی و محافظه‌کارانه استوار می‌سازند. نقطه عزیمت این دیدگاه آن است که اقرار، به اعتبار ماهیت و آثار خود، اصولاً عملی قائم به شخص مقرر است و نمی‌توان نفوذ آن را به قلمرو نیابت و نمایندگی تسری داد، مگر آنکه قانون‌گذار به صراحت چنین امکانی را پیش‌بینی کرده باشد. از این منظر، تفاوت میان اقرار قاطع و غیرقاطع در اصل مسئله تأثیری ندارد؛ زیرا هر دو نوع اقرار،

هرچند از حیث شدت اثر متفاوت‌اند، در نهایت به زیان موکل تمام می‌شوند و می‌توانند زمینه محکومیت یا تضعیف موقعیت دفاعی او را فراهم آورند. بر اساس این دیدگاه، قاعده اقرار اقتضا دارد که تنها شخصی بتواند اقرار کند که نتیجه زیان‌بار آن مستقیماً متوجه خود اوست. اقرار، برخلاف بسیاری از اعمال حقوقی، صرفاً یک اقدام شکلی یا دادرسی نیست که بتوان آن را در چارچوب اختیارات عام وکیل تحلیل کرد؛ بلکه متضمن نوعی اخبار به زیان خویش است. از این‌رو، هنگامی که وکیل علیه موکل سخنی می‌گوید، این سخن در حقیقت به زیان شخص دیگری است، نه به زیان خود گوینده. همین نکته سبب می‌شود که مخالفان، اقرار وکیل را از اساس با مفهوم سنتی و قانونی اقرار ناسازگار بدانند (لطیفی، ۱۴۰۲: ۴۵). در این تحلیل، اقرار غیرقاطع نیز از قاعده کلی خارج نیست. درست است که اقرار غیرقاطع به تنهایی موجب پایان دعوا نمی‌شود، اما می‌تواند بخشی از عناصر ادعای طرف مقابل را ثابت کند و به‌عنوان مقدمه‌ای برای محکومیت آینده موکل مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین، عدم قاطعیت اقرار نباید موجب کم‌اهمیت تلقی شدن آن شود؛ زیرا در نظام دادرسی، گاه اثبات یک جزء از ارکان دعوا، مسیر اثبات سایر اجزاء را هموار می‌سازد و موقعیت دفاعی موکل را به‌شدت تضعیف می‌کند.

تحلیل ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی و نقد استناد به مفهوم مخالف آن

یکی از محورهای اصلی بحث، تفسیر ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی است. این ماده درباره اقرار وکیل نسبت به اموری که قاطع دعواست سخن گفته و چنین اقراری را علیه موکل مؤثر ندانسته است. موافقان پذیرش اقرار غیرقاطع گاه از سکوت قانون‌گذار در خصوص اقرار غیرقاطع چنین نتیجه می‌گیرند که منع قانونی تنها ناظر به اقرار قاطع است و اقرار غیرقاطع وکیل می‌تواند معتبر باشد. اما مخالفان این برداشت را قابل قبول نمی‌دانند و معتقدند نمی‌توان از سکوت قانون‌گذار، نفوذ یک عمل زیان‌بار علیه موکل را استنباط کرد. از نگاه این گروه، عمل برخلاف قاعده نیازمند تصریح است. وقتی اصل بر عدم امکان اقرار به نمایندگی است، قانون‌گذار باید به‌روشنی جواز آن را اعلام کند تا بتوان از نفوذ اقرار وکیل سخن گفت. بنابراین، سکوت ماده ۲۰۵ درباره اقرار غیرقاطع، دلیل بر پذیرش آن نیست، بلکه باید در پرتو قواعد عمومی اقرار، اصل عدم نیابت و نیز تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی تفسیر شود (میرزایی، ۱۴۰۲: ۵-۲۰). از نظر اصولی نیز مخالفان بر این باورند که ماده ۲۰۵ واجد مفهوم مخالف قابل اتکا نیست. بیان قانون‌گذار در این ماده به‌صورت وصفی است، نه جمله شرطیه‌ای که بتوان از آن مفهوم مخالف روشن استخراج کرد. اگر قانون‌گذار قصد داشت تنها اقرار قاطع را غیرنافذ بداند و اقرار غیرقاطع را معتبر بشمارد، می‌توانست با تعبیری مانند «فقط» این اراده را آشکار سازد؛ برای نمونه مقرر کند که اقرار وکیل علیه موکل «فقط» نسبت به اموری که قاطع دعواست پذیرفته نمی‌شود. نبود چنین قرینه‌ای نشان می‌دهد که نمی‌توان از ماده ۲۰۵، اعتبار اقرار غیرقاطع وکیل را نتیجه گرفت. بر این اساس، ماده ۲۰۵ باید نه به‌عنوان مجوز ضمنی اقرار غیرقاطع، بلکه به‌عنوان تأکیدی بر عدم نفوذ اقرار وکیل در امور مؤثر بر سرنوشت دعوا فهم شود (شیردل، ۱۴۰۱: ۶۳). در واقع، قانون‌گذار در این ماده به مهم‌ترین و آشکارترین مصداق اقرار زیان‌بار، یعنی اقرار قاطع دعوا، اشاره کرده است؛ اما این اشاره الزاماً به معنای پذیرش سایر اقسام اقرار وکیل نیست.

جایگاه تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی در منع توکیل در اقرار

تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی از مهم‌ترین مستندات مخالفان پذیرش اقرار وکیل است. این ماده در مقام بیان حدود اختیارات قابل اعطا به وکیل در دعاوی قرار دارد و در همین سیاق، وکالت در اقرار را غیرقابل پذیرش دانسته است. اهمیت این تبصره در آن است که قانون‌گذار آن را در فصل مربوط به وکالت در دعاوی آورده؛ یعنی دقیقاً در جایی که انتظار می‌رود درباره قابلیت یا عدم قابلیت نیابت در اعمال دادرسی اظهارنظر شود. بر این مبنا، مخالفان معتقدند که قانون‌گذار جدید، برخلاف برخی برداشت‌های پیشین، اراده خود را بر عدم جواز توکیل در اقرار استوار کرده است. این تغییر را می‌توان در مقایسه میان قانون آیین دادرسی مدنی سابق و قانون کنونی نیز مشاهده کرد. در قانون پیشین، هرچند اختیارات وکیل به‌طور مطلق شامل اقرار نمی‌شد، اما در صورت تصریح موکل در وکالت‌نامه، امکان اقرار وکیل پذیرفته می‌شد. در قانون فعلی، با توجه به تبصره ۲ ماده ۳۵، قانون‌گذار به‌گونه‌ای روشن‌تر از عدم امکان وکالت در اقرار سخن گفته است (نریمانی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۱۹-۲۳۶). این تحول تقنینی از دید مخالفان بی‌دلیل نیست. به باور آنان، قانون‌گذار با توجه به ماهیت شخصی اقرار و خطرهای ناشی از آن برای موکل، درصدد محدود کردن اختیارات وکیل در این حوزه بوده است. بنابراین، نمی‌توان با تفسیر موسع از ماده ۲۰۵، اراده آشکار قانون‌گذار در تبصره ۲ ماده ۳۵ را نادیده گرفت. به‌ویژه آنکه تبصره اخیر در محل اصلی بحث از حدود اختیارات وکیل آمده و از این حیث، نسبت به ماده ۲۰۵ دلالت قوی‌تری بر منع نیابت در اقرار دارد. در نتیجه، مخالفان پذیرش اقرار غیرقاطع وکیل، تبصره ۲ ماده ۳۵ را نه صرفاً یک حکم شکلی، بلکه بیانگر یک سیاست حقوقی کلی می‌دانند؛ اقرار، به دلیل آثار زیان‌بار و ماهیت شخصی خود، از اعمالی نیست که بتوان آن را به وکیل واگذار کرد.

تعارض اقرار وکیل با فلسفه عقد وکالت و وظیفه دفاع از موکل

یکی از استدلال‌های محوری مخالفان آن است که اقرار وکیل علیه موکل با فلسفه عقد وکالت در دعاوی سازگار نیست. هدف از انتخاب وکیل در فرایند دادرسی، دفاع از حق موکل، اثبات ادعای او یا دفع ادعای طرف مقابل است. اگر وکیل نماینده خواهان باشد، وظیفه اصلی او اثبات درستی دعوا و استحکام مبانی ادعای موکل است. اگر وکیل نماینده خوانده باشد، مأموریت او دفاع در برابر ادعای خواهان و اثبات براءت ذمه موکل خواهد بود. در چنین چارچوبی، اقرار وکیل علیه موکل اقدامی برخلاف جهت و غایت وکالت تلقی می‌شود. اقرار وکیل خواهان ممکن است به معنای پذیرش بی‌حقی موکل یا تضعیف مبانی دادخواست باشد و اقرار وکیل خوانده نیز می‌تواند نوعی تسلیم در برابر دعوی خواهان محسوب شود. از این‌رو، مخالفان معتقدند چنین عملی با هدفی که عقد وکالت برای آن منعقد شده، ناسازگار است و نباید به زیان موکل اثر حقوقی داشته باشد (کاتبی، ۱۳۹۶: ۹۰). ممکن است گفته شود که گاه وکیل در مسیر دفاع از موکل ناچار است برخی امور را بپذیرد تا بتواند از موضعی قوی‌تر نسبت به امور مهم‌تر دفاع کند. این استدلال در ظاهر عملی و مبتنی بر واقعیت‌های دادرسی است، اما مخالفان آن را برای پذیرش اقرار وکیل کافی نمی‌دانند. زیرا میان تدبیر دفاعی و اقرار زیان‌بار باید تفکیک کرد. وکیل می‌تواند راهبرد دفاعی اتخاذ کند، دلایل طرف مقابل را نقد کند، برخی امور

غیرمؤثر را مسکوت بگذارد یا بر جهات حقوقی خاصی تمرکز کند؛ اما این امر به معنای اختیار داشتن برای ایجاد دلیل علیه موکل نیست. به‌ویژه در مورد اقرار غیرقاطع، خطر کمتر از اقرار قاطع نیست؛ بلکه تنها اثر آن غیرمستقیم‌تر است. چنین اقراری ممکن است دعوا را فوراً خاتمه ندهد، اما می‌تواند مصالح دفاعی موکل را از بین ببرد و دادگاه را در مسیر احراز حقانیت طرف مقابل قرار دهد. بنابراین، از منظر مخالفان، احتیاط اقتضا دارد که اقرار وکیل، چه قاطع و چه غیرقاطع، علیه موکل معتبر شناخته نشود (افشاری، ۱۳۹۸: ۷۱).

اصل عدم نیابت در اقرار و غلبه وصف بالمباشره بودن آن

اقرار از اعمالی است که وصف بالمباشره بودن در آن غلبه دارد. شخص مقرر، به دلیل آگاهی مستقیم از رفتار، نیت، سابقه و وضعیت حقوقی خود، می‌تواند نسبت به امری به زیان خویش اخبار کند. این آگاهی شخصی و درونی، مبنای اعتبار اقرار است. به همین دلیل، در ادبیات حقوقی گفته شده است که اصل در اقرار، اصیل بودن اقرارکننده است؛ زیرا اقرار همواره متضمن زیان برای شخص مقرر است. دولتشاهی نیز در همین زمینه بیان می‌کند: «اصل در اقرار اصیل بودن اقرارکننده است زیرا همیشه زیان اقرارکننده را در بردارد» (دولتشاهی، ۱۳۴۲: ۶۶). از این منظر، اقرار به نمایندگی امری استثنایی و خلاف طبیعت اقرار است. در سطح روابط اجتماعی نیز معمولاً اشخاص به زیان خود اقرار می‌کنند، نه اینکه دیگری را مأذون سازند تا به زیان آنان اقرار کند. حتی در دوره‌هایی که قانون‌گذار اقرار وکیل را در صورت تصریح در وکالت‌نامه می‌پذیرفت، این پذیرش جنبه استثنایی داشت و نیازمند تصریح موکل بود. در قانون فعلی، با توجه به تبصره ۲ ماده ۳۵، این استثنا نیز با محدودیت جدی روبه‌رو شده است (ایزدی، ۱۳۸۳: ۳۳-۳۸). اصل عدم نیابت و ولایت نیز همین تحلیل را تقویت می‌کند. بر اساس این اصل، هیچ‌کس نمی‌تواند در حقوق و امور شخصی دیگری مداخله کند، مگر آنکه قانون یا اراده معتبر شخص چنین اختیاری را به او داده باشد. در مورد اقرار، حتی اراده موکل نیز با محدودیت روبه‌رو شده است؛ زیرا قانون‌گذار، به دلیل ماهیت خاص اقرار، آن را از قلمرو اعمال قابل توکیل خارج کرده است. در نتیجه، هنگامی که در امکان نفوذ اقرار غیرقاطع وکیل تردید وجود دارد، باید به اصل عدم نیابت بازگشت و حکم به عدم نفوذ داد.

اقرار غیرقاطع و نقش آن در شکل‌گیری علم دادگاه

یکی از نکات مهم در تحلیل مخالفان آن است که اقرار غیرقاطع، هرچند دعوا را به‌طور مستقیم خاتمه نمی‌دهد، اما نباید آن را فاقد اثر دانست. در نظام دادرسی، دادگاه در پی کشف حقیقت است و به‌طور طبیعی از هر نشانه‌ای که بتواند در تشکیل علم قضایی مؤثر باشد استفاده می‌کند. بنابراین، اگر وکیل در جریان دادرسی اظهاری علیه موکل کند، دادگاه به‌سادگی از کنار آن عبور نخواهد کرد. این امر اهمیت اقرار غیرقاطع را افزایش می‌دهد. چنین اقراری ممکن است به‌عنوان دلیل کامل و مستقل تلقی نشود، اما می‌تواند در کنار سایر قرائن و امارات، ذهن دادرس را به سوی محکومیت موکل هدایت کند. به بیان دیگر، اقرار غیرقاطع ممکن است مستقیماً پایان‌بخش دعوا نباشد، اما در مقام اثبات، نقش ماده اولیه یا سرخ مؤثر را ایفا کند و مبنای تکمیل استدلال قضایی قرار گیرد. از این جهت، تفکیک میان

اقرار قاطع و غیرقاطع نباید سبب غفلت از آثار عملی اقرار غیرقاطع شود. مخالفان معتقدند که خطر این نوع اقرار در همین اثر غیرمستقیم نهفته است؛ زیرا ممکن است بدون آنکه عنوان «اقرار قاطع» بر آن صدق کند، نتیجه‌ای مشابه یا نزدیک به آن ایجاد کند (اعتماد، ۱۴۰۱: ۳۰). بنابراین، اگر هدف قانون‌گذار حمایت از موکل و جلوگیری از تحمیل نتایج زیان‌بار ناشی از اظهارات وکیل باشد، این حمایت باید اقرار غیرقاطع را نیز در بر گیرد.

ایراد فقدان اهلیت و خروج وکیل از حدود نمایندگی

یکی دیگر از مبانی مخالفان، تحلیل مسئله از زاویه اهلیت مقرر است. در قواعد عمومی اقرار، اهلیت مقرر شرط اعتبار اقرار است. اقرارکننده باید نسبت به موضوع اقرار اهلیت داشته باشد و زیان ناشی از اقرار نیز باید متوجه خود او باشد. اما وکیل، در دعوای مربوط به موکل، صاحب حق اصلی نیست؛ بلکه تنها در حدود عقد وکالت، اختیار انجام برخی اعمال حقوقی و دادرسی را دارد. بنابراین، اهلیت او اهلیتی تبعی و محدود است، نه اصیل و مستقل. بر اساس این تحلیل، هنگامی که وکیل علیه موکل اقرار می‌کند، از حدود نمایندگی خارج می‌شود؛ زیرا چنین اقدامی نوعاً زیان‌بار است و با تعهد وکیل به رعایت مصلحت موکل سازگار نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰: ۶۶). لازمه عقد وکالت آن است که وکیل در انجام مورد وکالت مرتکب تعدی و تفریط نشود. اقرار علیه موکل، به‌ویژه هنگامی که به تضعیف موقعیت او در دعوا منجر شود، می‌تواند مصداق خروج از مصلحت و ورود به قلمرو تعدی و تفریط باشد (لطفی، ۱۳۹۰: ۷۱). در این وضعیت، نمی‌توان همچنان اظهارات وکیل را منتسب به موکل دانست. نمایندگی وکیل تا زمانی معتبر است که در حدود اذن و مصلحت موکل عمل کند. اگر اقدام او موجب زیان جدی موکل شود و با هدف وکالت تعارض پیدا کند، مبنای انتساب آن عمل به موکل مخدوش می‌شود. به همین دلیل، مخالفان نتیجه می‌گیرند که اقرار وکیل، اعم از قاطع و غیرقاطع، فاقد اثر الزام‌آور علیه موکل است.

نقد استناد به قاعده «من ملک» در توجیه اقرار وکیل

ممکن است در دفاع از اعتبار اقرار وکیل به قاعده «من ملک شیئاً ملک الاقرار به» استناد شود. بر اساس این قاعده، کسی که نسبت به امری سلطه و اختیار دارد، اقرار او درباره همان امر نافذ است. موافقان پذیرش اقرار وکیل ممکن است بگویند که وکیل نیز در حدود وکالت، نوعی سلطه و اختیار نسبت به موضوع دعوا دارد؛ بنابراین اقرار او باید معتبر باشد. مخالفان این استدلال را ناتمام می‌دانند. به باور آنان، سلطه وکیل بر موضوع دعوا، سلطه‌ای اصیل نیست، بلکه محدود، تبعی و مقید به مصلحت موکل است. وکیل مالک حق مورد دعوا نیست و نتیجه اقرار نیز متوجه دارایی یا وضعیت حقوقی خود او نمی‌شود. بنابراین، نمی‌توان او را مشمول کامل قاعده «من ملک» دانست. حتی اگر مفهوم «ملک» در این قاعده اعم از مالکیت و سلطه حقوقی دانسته شود، باز هم وکیل نمی‌تواند برخلاف مصلحت موکل و در جهت اضرار به او اقدام کند (میرزایی، ۱۴۰۲: ۵-۲۰). افزون بر این، وکالت ذاتاً مبتنی بر امانت است. وکیل در برابر موکل امین محسوب می‌شود و باید در حدود اذن و مصلحت او رفتار کند. اقرار علیه موکل، هنگامی که به تضعیف حق یا ایجاد زمینه محکومیت او بینجامد، با امانت‌داری وکیل

ناسازگار است. از این رو، استناد به قاعده «من ملک» نمی‌تواند مجوزی برای نفوذ اقرار وکیل علیه موکل باشد؛ زیرا این قاعده در جایی جریان دارد که شخص نسبت به موضوع، اختیار معتبر و مشروع داشته باشد، نه آنکه با اقدام خود از حدود اختیار خارج شود.

اظهارات وکیل علیه موکل؛ اقرار یا شهادت

یکی از تحلیل‌های قابل توجه در میان مخالفان آن است که اصولاً تعبیر «اقرار وکیل علیه موکل» از جهت مفهومی دچار اشکال است. مطابق ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی، «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود». همچنین در ماده ۱۶۴ قانون مجازات اسلامی، اقرار به عنوان اخبار شخص به ارتکاب جرم از جانب خود تعریف شده است. عنصر مشترک در این تعاریف آن است که اقرار باید به زبان خود گوینده باشد. در حالی که وکیل، وقتی علیه موکل سخن می‌گوید، در واقع به زبان خود اخبار نمی‌کند، بلکه سخن او متوجه شخص دیگری است. این نکته در ماده ۱۶۵ قانون مجازات اسلامی نیز مورد توجه قرار گرفته است. این ماده مقرر می‌دارد: «اظهارات وکیل علیه موکل و ولی و قیم علیه مولی علیه اقرار محسوب نمی‌شود». گرچه این ماده در قلمرو حقوق کیفری آمده، اما از حیث تحلیل مفهومی اهمیت دارد؛ زیرا آخرین اراده قانون‌گذار را درباره ماهیت اظهارات نماینده علیه اصیل نشان می‌دهد. بر این مبنا، آنچه وکیل علیه موکل بیان می‌کند، از نظر ماهوی اقرار نیست (نریمانی فام و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۱۹-۲۳۶).

اگر این اظهارات اقرار محسوب نشود، می‌توان آن را در بهترین حالت نوعی اطلاع، قرینه یا حتی شهادت تلقی کرد؛ البته با رعایت شرایط و محدودیت‌های ادله اثبات. چنین تحلیلی از حیث حمایت از موکل نیز مناسب‌تر است، زیرا موکل را ناگهان با اثر الزام‌آور اقرار روبه‌رو نمی‌کند و به او امکان دفاع، انکار، توضیح و مقابله با اظهارات وکیل را می‌دهد. در مقابل، اگر این اظهارات اقرار تلقی شود، موکل ممکن است بدون آنکه خود اراده‌ای بر پذیرش زیان داشته باشد، با نتیجه‌ای سنگین و گاه جبران‌ناپذیر مواجه گردد. البته می‌توان انتقاد کرد که چرا قانون‌گذار در برخی مواد از تعبیر «اقرار وکیل علیه موکل» استفاده کرده است، در حالی که از نظر تحلیلی این تعبیر دقیق نیست. پاسخ آن است که این اصطلاح در ادبیات فقهی و حقوقی ایران سابقه و رواج داشته و قانون‌گذار نیز گاه از همین زبان رایج پیروی کرده است. با وجود این، کاربرد اصطلاح نباید سبب شود که از ماهیت واقعی اظهارات وکیل غفلت شود.

رابطه اقرار وکیل با اصل امانت‌داری و حفظ اسرار حرفه‌ای

وکالت در دعاوی تنها یک رابطه نمایندگی ساده نیست، بلکه مبتنی بر اعتماد، امانت‌داری و حفظ اسرار موکل است. موکل بسیاری از اطلاعات، نگرانی‌ها، نقاط ضعف و ناگفته‌های خود را در اختیار وکیل قرار می‌دهد تا وکیل بتواند با آگاهی کامل از او دفاع کند. اگر بنا باشد سخنان وکیل علیه موکل، به‌ویژه سخنانی که متأثر از اطلاعات محرمانه موکل است، در قالب اقرار معتبر شناخته شود، بنیاد اعتماد در رابطه وکیل و موکل آسیب می‌بیند. از این منظر، پذیرش اقرار وکیل علیه موکل می‌تواند موجب حرج و اضطراب دائمی برای موکل شود. اصیل همواره نگران خواهد بود که وکیل، آگاهانه یا ناآگاهانه، با اظهار

مطلبی در دادگاه زمینه محکومیت او را فراهم کند. چنین وضعیتی با کارکرد اجتماعی نهاد وکالت سازگار نیست؛ زیرا وکیل باید پناهگاه حقوقی موکل باشد، نه منبع خطری که هر لحظه ممکن است علیه او به کار گرفته شود (شیردل، ۱۴۰۱: ۲۹-۳۰). اهمیت حفظ اسرار حرفه‌ای در نظام‌های حقوقی دیگر نیز مورد تأکید قرار گرفته است. برای نمونه، ماده ۲ آیین‌نامه داخلی هماهنگ‌شده کانون‌های وکلای فرانسه مقرر می‌دارد که اسرار حرفه‌ای وکیل دادگستری از قواعد نظم عمومی است، عام، مطلق و از نظر زمانی نامحدود محسوب می‌شود و وکیل الزاماً رازدار موکل است. همچنین حفظ اسرار حرفه‌ای نه صرفاً نفع خصوصی موکل، بلکه نفع عمومی جامعه دانسته شده و هیچ‌کس نمی‌تواند وکیل را از چنین تعهدی معاف سازد. این نگاه نشان می‌دهد که رابطه وکیل و موکل، صرفاً رابطه‌ای قراردادی نیست؛ بلکه واجد بعد عمومی و نهادی نیز هست. اگر اظهارات وکیل علیه موکل به‌عنوان اقرار معتبر شناخته شود، این رابطه اعتمادمحور تضعیف می‌شود و شهروندان در مراجعه صادقانه به وکیل دچار تردید خواهند شد (حائری، ۱۳۹۱: ۶۹). بنابراین، از حیث سیاست حقوقی نیز عدم نفوذ اقرار وکیل علیه موکل راه‌حلی سازگارتر با شأن نهاد وکالت و مصالح دادرسی عادلانه است.

ترجیح امنیت حقوقی موکل بر آزادی عمل وکیل در دادرسی

در مقام تعارض میان آزادی عمل وکیل در طراحی راهبرد دفاعی و ضرورت حمایت از موکل در برابر آثار زیان‌بار اقرار، مخالفان پذیرش اقرار غیرقاطع جانب امنیت حقوقی موکل را ترجیح می‌دهند. از دید آنان، هرچند ممکن است در مواردی وکیل برای پیشبرد دفاع ناچار شود برخی امور را بپذیرد، اما نمی‌توان از این احتمال محدود، قاعده‌ای کلی در اعتبار اقرار وکیل علیه موکل ساخت. پذیرش نفوذ اقرار غیرقاطع وکیل، موکل را در وضعیتی پرخطر قرار می‌دهد؛ زیرا او خود اراده‌ای بر اقرار نداشته و ممکن است از آثار حقوقی سخنان وکیل نیز آگاه نباشد. چه‌بسا وکیل با تصور دستیابی به یک منفعت دفاعی، بخشی از ادعای طرف مقابل را بپذیرد، اما در ادامه نتواند نتیجه مورد نظر خود را محقق کند. در چنین حالتی، موکل بدون آنکه شخصاً اقرار کرده باشد، با آثار زیان‌بار آن مواجه می‌شود. به همین دلیل، نتیجه محافظه‌کارانه‌تر در اینجا عادلانه‌تر به نظر می‌رسد. عدالت دادرسی اقتضا دارد که شخص تنها در صورتی با آثار سنگین اقرار مواجه شود که خود، آگاهانه و با اراده شخصی، به زیان خویش اخبار کرده باشد. آزادی عمل وکیل در دادرسی مهم است، اما این آزادی تا جایی قابل پذیرش است که به ایجاد دلیل علیه موکل و زوال احتمالی حق او منتهی نشود. (افشاری، ۱۳۹۸: ۸۷)

بر اساس مجموع استدلال‌های مخالفان، اقرار غیرقاطع وکیل علیه موکل نباید نافذ شناخته شود. این نتیجه از چند مبنای مکمل به دست می‌آید: نخست، ماهیت شخصی اقرار و لزوم بالمباشره بودن آن؛ دوم، تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی که وکالت در اقرار را نمی‌پذیرد؛ سوم، فقدان مفهوم مخالف معتبر برای ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی؛ چهارم، تعارض اقرار وکیل با فلسفه عقد وکالت و وظیفه دفاع از موکل؛ پنجم، خروج وکیل از حدود نمایندگی در صورت اقدام زیان‌بار؛ و ششم، ضرورت حمایت از اعتماد، امانت‌داری و اسرار حرفه‌ای در رابطه وکیل و موکل. از این منظر، اقرار غیرقاطع اگرچه به‌تنهایی دعوا را خاتمه نمی‌دهد، اما می‌تواند در فرایند اثبات و شکل‌گیری علم دادگاه نقشی جدی ایفا کند و زمینه محکومیت آینده موکل را فراهم سازد. بنابراین، خطر آن کمتر از اقرار

قاطع نیست، بلکه تنها صورت اثرگذاری آن متفاوت است. به همین دلیل، پذیرش آن با هدف حمایت از موکل و محدود کردن آثار زیان بار اظهارات نماینده سازگار نیست. در نهایت، دیدگاه مخالفان بر نوعی احتیاط حقوقی استوار است: حق موکل نباید در معرض زوال ناشی از سخن شخصی قرار گیرد که خود صاحب حق نیست و اقرار نیز به زیان او واقع نمی‌شود. با توجه به شرایط اجتماعی و امکان بروز خطا، سوءبرداشت یا حتی خیانت در رابطه وکیل و موکل، این رویکرد می‌کوشد امنیت حقوقی اصیل را بر توسعه اختیارات وکیل مقدم بدارد. از این رو، اظهارات وکیل علیه موکل، در صورت وجود شرایط لازم، ممکن است در حد قرینه یا اطلاع قابل بررسی باشد، اما نباید عنوان اقرار نافذ و الزام‌آور علیه موکل بر آن نهاده شود.

نتیجه گیری و پیشنهادات

تقابل میان تبصره ۲ ماده ۳۵ و ماده ۲۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی، بیش از آنکه یک تعارض لفظی در متون قانونی باشد، تجلی‌گاه چالش بنیادین «قلمرو نمایندگی ارادی» در مواجهه با «ماهیت قائم‌به‌شخص بودن اقرار» است. تحلیل ساختاری نشان می‌دهد که رویکرد قانون‌گذار در سال ۱۳۷۹، در پی عدول از رویه‌های قانون سابق و با تکیه بر مبانی فقه امامیه، بر این اصل استوار گردیده که اقرار، به واسطه‌ی پیامدهای سهمگین زیان‌بار برای مقرر و نیاز به اراده‌ی آگاهانه و مستقیم، از دایره‌ی توکیل خارج است. اصرار بر تعبیر «اقرار وکیل» در ماده ۲۰۵، در واقع ناشی از خلط میان «اقرار اصطلاحی» (موضوع ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی) با «اظهارات تبیینی وکیل» در فرایند دادرسی است. این تهافت تفسیری تنها زمانی مرتفع می‌گردد که دکترین حقوقی و رویه‌ی قضایی بپذیرند که عبارت «اقرار» در ماده ۲۰۵، از حیث هرمنوتیک حقوقی، ناظر بر گزارش‌ها، توضیحات و اخباری است که وکیل در مقام تمشیت دعوا و دفاع از موکل ارائه می‌دهد؛ نه آن «اخبار به حق علیه خود» که موضوع احکام آمره‌ی تبصره ۲ ماده ۳۵ است. بنابراین، ارجاع به مفهوم مخالف ماده ۲۰۵ جهت اثبات نفوذ اقرار غیرقاطع وکیل، نه تنها تخصیص ناروای نص آمره‌ی قانون‌گذار است، بلکه عملاً موجب تضعیف بنیان‌های حمایتی عقد وکالت و امنیت حقوقی اصیل می‌گردد. اظهارات وکیل در فرایند دادرسی، اگرچه نمی‌تواند در مقام «اقرار الزام‌آور» به زیان موکل مستند قرار گیرد، اما به عنوان «اماره قضایی» واجد ارزش اثباتی است. این رویکرد، ضمن حفظ انسجام نظام ادله‌ی اثبات دعوا، به دادرس اجازه می‌دهد تا از اظهارات وکیل برای کشف حقیقت استفاده کند، بدون آنکه موکل را در بند تعهداتی گرفتار سازد که نه اراده‌ی بر آن داشته و نه در وکالت‌نامه، چنین مجوزی را تفویض کرده است. در واقع، تفکیک میان «اقرار قاطع» و «اظهارات اماره‌ساز»، پاسخی عقلانی به بن‌بست‌های فرایند دادرسی است که هم از تضییع حقوق موکل پیشگیری کرده و هم مانع از ایجاد رویه‌ی قضایی متشتت می‌گردد. بر این اساس، جهت اصلاح رویه‌ی قضایی و صیانت از هندسه حقوقی حاکم بر روابط وکیل و موکل، پیشنهادات زیر ارائه می‌گردد:

- نخست اینکه، در فرایند اصلاح قانون آیین دادرسی مدنی، ضروری است واژه‌ی «اقرار» در متن ماده ۲۰۵ به «اظهارات و اخبارات وکیل در مقام تبیین دعوا» تغییر یابد تا زمینه برای سوءبرداشت‌های تفسیری و استناد به مفهوم مخالف مسدود گردد.

- دوم، تدوین بخشنامه‌ای تفسیری از سوی معاونت حقوقی قوه قضاییه یا صدور رأی وحدت رویه، جهت تبیین جایگاه اظهارات وکیل به عنوان «اماره قضایی» ضروری است؛ تا محاکم دریابند اظهارات وکیل تنها زمانی دارای اثر است که در منظومه‌ی قرائن و شواهد دیگر، برای دادرس ایجاد علم نماید و نه به عنوان یک اقرار شرعی یا قانونی که قاضی را مقید به فصل خصومت سازد.

- سوم، در جهت حفظ حقوق موکل، توصیه می‌شود در پرونده‌های حساس و دعاوی با تبعات سنگین، محاکم مکلف گردند پیش از ترتیب اثر به اظهارات زیان‌بار وکیل، نسبت به اخذ توضیح مستقیم از اصیل اقدام نمایند؛ بدین سان، مسئولیت حقوقی اظهارات، همواره در چارچوب حاکمیت اراده‌ی موکل باقی مانده و نهاد وکالت در مسیر اصلی خود، یعنی دفاع از حق، صیانت از اسرار و پاسداشت مصلحت اصیل، استمرار می‌یابد.

منابع و مراجع

- (۱) افشاری، پرویز (۱۳۹۸)، سفیر بدون سفارت وکیل بدون موکل، چاپ دوم، تهران: کویر.
- (۲) اعتماد، سیده مریم (۱۴۰۱)، تعهد وکیل به رعایت مصلحت موکل، چاپ اول، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- (۳) ایزدی، نرگس (۱۳۸۳)، "تعهدات اصلی وکیل در برابر موکل (در حقوق ایران، مصر و انگلیس)"، فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، شماره ۳۳، ۳۸-۳۷.
- (۴) اصغری آقمشهدی، فخر الدین، درویشی، غلامعلی (۱۳۹۰)، "بررسی دلایل مبنایی توکیل ناپذیری اقرار قاطع دعوی"، مجله حقوق اسلامی، شماره ۲۸، ۱۶۹-۱۹۰.
- (۵) جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۹۰)، فلسفه حقوق مدنی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: گنج دانش
- (۶) حائری، مسعود (۱۳۹۱)، مبانی حقوقی اصل آزادی قراردادهای در عقد وکالت، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- (۷) حجازی، محمدعلی (۱۳۹۳)، تعهدات وکیل و موکل نشر میزان، چاپ دوم، تهران: میزان.
- (۸) حسینی دره صوفی، سید محمد (۱۴۰۰)، "واکاوی مخصص منفصل قاعده اقرار"، مجله نسیم کوثر، دوره اول، شماره ۱، ۵-۱۹.
- (۹) رضائی علی آباد، حجت (۱۳۹۳)، "تعهدات وکیل در برابر موکل"، اولین همایش ملی وکالت، اخلاق، فقه و حقوق، ۱-۹.
- (۱۰) زندی، محمد رضا (۱۳۸۹)، وکالت، چاپ اول، تهران: جاودانه.
- (۱۱) شیردل، ماه روشن (۱۴۰۱)، صلاحیت های حرفه ای وکلا برای دفاع از موکلین، چاپ اول، تهران: انتشارات آذرفر.
- (۱۲) شمس، عبدالله (۱۳۹۳)، ادله اثبات دعوی، چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات دراک.
- (۱۳) کاتبی، حسینقلی (۱۳۹۶)، وکالت، چاپ دوم، تهران: انتشارات آبان.
- (۱۴) کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، چاپ نهم، تهران: انتشارات میزان.
- (۱۵) لطیفی، قباد (۱۴۰۲)، وکیل در برابر موکل، چاپ اول، تهران: اندیشه کامیاب ایرانیان.
- (۱۶) لطفی، اسدالله (۱۳۹۰)، عقد وکالت، چاپ اول، تهران: جاودانه.
- (۱۷) میرزایی، ابراهیم (۱۴۰۲)، "وکالت پذیری اقرار در فقه امامیه و حقوق ایران"، مجله گفتمان حقوقی (جامعه المصطفی العالمیه)، شماره ۲۴، ۲۰-۵.
- (۱۸) نریمانی فام، پرویز، سکوتی نسیمی، رضا، عیوضی، حمید (۱۴۰۰)، "معیار و ملاک نیابت پذیری اقرار در فقه و حقوق ایران با رویکردی بر نظر امام خمینی (ره)"، مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی، شماره ۳، ۲۱۹-۲۳۶.